

# از التقاط ظاهرگرایی و تجربه‌گرایی تا انکار علم دینی

رمضان علی‌تبار\*

دی و بهمن ۱۳۹۹

## اشاره

در خدمت آقای دکتر رمضان علی‌تبار، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و سردبیر فصل‌نامه کتاب نقد هستیم. از ایشان کتاب‌ها و مقالات علمی مختلفی به چاپ رسیده است که از جمله این آثار می‌توان به کتاب «فهم دین»، «معرفت دینی» و «علمی دینی» نام برد. موضوع گفت‌وگوی ما، مبانی و اندیشه‌های دکتر سروش در زمینه علم دینی و ادله انکار، لوازمات و تناقضات ایشان در این موضوع، می‌باشد.

❖ قبل از شروع بحث، باتوجه به ایام رحلت علامه مصباح یزدی، چند کلمه‌ای درباره ایشان بفرماید.

---

\* دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و عضو شورای عالی قطب فلسفه دین ایران.

این ایام مصادف است با رحلت آیت‌الله علامه مصباح یزدی. ایشان مصباح انقلاب، چراغ راه انقلاب و پیرو رهبر و حامی ولایت فقیه بودند. بسیار روشنگری کردند و مخالفان زیادی هم داشتند که دشمنی دشمنان، اعم از منافقان داخلی و دشمنان خارجی، بیشتر مربوط به افکار و اندیشه‌های ایشان بود. دشمنان با بصیرت‌افزایی علامه مصباح مخالف بودند. به عبارت دیگر، مخالفت دشمنان بیشتر با اصل انقلاب و تفکر انقلابی و نظام جمهوری اسلامی بود، ولی چون جرئت نمی‌کردند مستقیماً با نظام روبه رو شوند به ایشان حمله و توهین می‌کردند؛ لذا ایشان قبل از رحلت، توسط دشمنان داخلی و خارجی ترور شخصیتی شده بودند. مرحوم علامه مصباح از جمله کسانی بود که هم به‌لحاظ نظری و معرفتی به تولید محتوای علم دینی و علوم انسانی اسلامی پرداختند و هم در مقام عمل و با تأسیس مؤسسه امام خمینی به ترویج و تولید رشته‌های علوم انسانی اسلامی اقدام نمودند. این مرکز علمی با هدف به‌کارگیری معارف غنی اسلام در زمینه‌های مختلف علوم انسانی و تربیت متخصصان برای مقابله با اندیشه‌های انحرافی و التقاطی و پرورش پژوهشگران در حوزه‌های مختلف علوم انسانی، منشأ خیر و برکت فراوان شده است.

❖ همان‌طور که مستحضرید یکی از موضوعات علم‌شناسی به‌ویژه علوم انسانی بحث دینی از مسائل میان رشته‌ای و فرارشته‌ای است. در این فضای فکری وقتی جغرافیای بحث را ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم که دیدگاه‌هایی در این فضا وجود دارد؛ رویکرد مخالفان علم دینی و رویکرد موافقان علم دینی و هرکدام از این دیدگاه‌ها هم قابلیت حداقلی و حداکثری دارد. یکی از مخالفان علم دینی که در جامعه علمی شناخته

شده است جناب دکتر سروش است. در این زمینه به‌ویژه درباره رویکردهای مختلف به مقوله علم دینی توضیح بفرمایید:

بنده در کتاب **علم دینی** به رویکردها و تلقی‌های مختلفی پرداختم؛ رویکردهایی که بر اساس مبانی مختلفی به‌ویژه مبانی علم‌شناختی و دین‌شناختی شکل گرفته‌اند. برخی از رویکردها عبارت‌اند از: نص محوری (ظاهرگرایی) و نقل بسندی در علم؛ رویکرد تجربه محوری و تجربه‌گرایی در علم؛ رویکرد اجتهاد محوری و امثال آن. در رویکرد نخست، اصالت به آموزه‌های نقلی داده می‌شود و سعی در تحویل یا اندراج دستاوردهای تجربی در ذیل آموزه‌های نقلی دارند. رویکرد دوم، اصالت را به روش تجربی و دستاوردهای تجربی بشری می‌دهند و سعی در تحویل یا اندراج آموزه‌های نقلی در ذیل روش تجربی دارند و رویکرد سوم، به جمع بین هر دو با توجه به تبیین جایگاه هریک در منظومه معرفتی انسان پرداخته است. رویکردهای موافقان و مخالفان علم دینی، در برخی مبانی و رویکرد، نقاط اشتراک دارند؛ مثلاً رویکرد نقل محوری در معرفت دینی یا تجربه محوری در معرفت علمی، از بین منکران علم دینی، طرفداران زیادی داد و به این دلیل که دین را در نقل و علم را در تجربه منحصر دانستند، منکر اصل امکان علم دینی شدند و در بین موافقان، نیز برخی از لحاظ دین‌شناختی، نقل محور و در حوزه علم‌شناسی، تجربه محورند. اما با توجه به وجود برخی نقاط اشتراک دیدگاه منکران علم دینی با رویکرد نخست (نص محوری و نقل بسندی)، در ذیل این رویکرد مورد بررسی قرار خواهد گرفت. دیدگاه آقای سروش بر اساس مبانی دین‌شناختی و فلسفی و علم‌شناختی ایشان شکل گرفته و همین مسئله باعث شده که نگاه خاصی به این مقوله داشته باشند

و در جرگه مخالفان و منکران علم دینی درآیند.

بنابراین یکی از تلقی‌ها در باب معرفت دینی به‌ویژه علم دینی، رویکرد نقل محوری است. این رویکرد، چنان گسترده است که طیف وسیعی از دیدگاه‌ها در باب ماهیت علم دینی را شامل می‌شود. این رویکرد هم در میان مخالفین و منتقدان علم دینی، مطرح است و هم در میان قائلان علم دینی. این رویکرد در بین موافقان علم دینی، نوعی رویکرد حداقلی نیز می‌باشد که مبتنی بر نگاه حداقلی به دین است و برای نظام عقلی در هندسه معرفت دینی، اعتباری قائل نیست؛ براین اساس، علم دینی، علمی است که از متون و نصوص دینی (اعم از کتاب و سنت) استخراج شده باشد. تأکید بر این مبنا به همراه پذیرش تجربه محوری در علم، باعث شده که برخی مدعیان روشن فکری نظیر دکتر سروش، از اساس، علم دینی را منکر شوند.

❖ قبل از اینکه وارد تلقی ایشان از علم دینی شویم بفرمایید خاستگاه و عقبه تفکر ایشان درباره علم دینی کجاست؟

اما قبل از ارزیابی دیدگاه ایشان، لازم است که به‌طور خلاصه به پیشینه اندیشه و تطور فکری‌شان اشاره کنم. به خوبی می‌دانیم که دکتر سروش از افکار و اندیشه‌های مختلفی تأثیر پذیرفته‌اند. ممکن است بعضی ایشان را متفکر و نواندیش بدانند ولی بنده معتقدم او مقلد زیرک و زبردست در تأثیرپذیری و تقلید از این و آن و اشاعه آن در قالب علم و اندیشه است؛ لذا نمی‌توان ادعا کرد که ایشان یک متفکر مستقل است. متفکر کسی است که گذشته و آینده را می‌بیند و برای خود برهان و دلیل دارد و فارغ از تأثیرپذیری از دیگران می‌تواند

مستقلاً تأثیر بگذارد و در یک مسیر مشخص علمی ثابت، در بحث‌های نظری پیش می‌رود. بحث‌های نظری، مسائل متغیر جاری و روزمره نیست که کسی بگوید نظر من ۵ سال قبل درباره این مسئله پزشکی فلان چیز بوده ولی الان چون علم پیشرفت کرده نظرم تغییر کرده است. در مباحث فلسفی به‌ویژه قواعد و اصول کلی و بعضاً، بحث دو دوتا چهارتا است. دکتر سروش در این چهل پنجاه سال، تحول عجیبی در مباحث نظری بدیهی داشته و این نشان می‌دهد که او به‌جای اینکه متفکر باشد مقلد و مترجم تفکرات انحرافی غرب و شرق بوده است. او در فلسفه تحت تأثیر فلسفه تحلیلی و در علم‌شناسی از آرای فیلسوفان علم غربی به‌ویژه از کارل پوپر اثر جدی پذیرفته است و در حوزه دین، گرایش جدی به رویکرد و اندیشه‌های صوفیانه دارد. بیشتر مطالب انحرافی وی در حوزه دین، در نگرش برخی صوفیان سده‌های میانی ریشه دارد؛ مثلاً قیاس نبوت با تجربه شخصی از جمله آن است. ایشان در فلسفه دین، متأثر از فیلسوفان دین نظیر جان هیک می‌باشد که منشأ نگرش کثرت‌گرایی دینی شده است. او با تأثیرپذیری از برخی مطالب انحرافی صوفیانه و با ابتنا بر مبانی هرمنوتیکی و فلسفه علم، به سراغ فهم و تفسیر دین و قرآن رفت و بر اساس آن به تئوری‌ها التقاطی رسید؛ لذا برآیند این تلفیق و التقاط، تناقضات و مغالطات فراوانی را به همراه داشته است. از جمله مسائلی که ایشان بر اساس نگره دین‌شناختی و علم‌شناختی خود به آن، ورود کرده است مسئله علم دینی است. داوری و قضاوت وی درباره علم دینی نیز کاملاً تحت تأثیر پارادایم‌های مختلف و متناقض می‌باشد.

❖ به نظر شما ایشان از همان ابتدا یک شخصیت واحد نداشته‌اند؟ درباره

### پیشینه تطور فکری دکتر سروش توضیح دهید.

ایشان از زمانی که در دبیرستان بوده و در فضای جوانی که با شور و حرارت مواجه بود وارد یک فضای اندیشه گی و فکری خاصی می‌شود. ایشان در آن دوران، در دهه چهل شمسی، به انجمن حجّتیّه پا می‌گذارند که بخشی از نگاه معرفتی و انتقادی او به دین ریشه در همان فضای فکری دارد. نمی‌خواهم بگویم که ایشان الان آن فضا را قبول دارند اما از آنجا تأثیرات زیادی گرفته‌اند همان‌گونه که در تفکر غربی اثر پذیرفتند. ایشان در بحث‌های نظری مثل مباحث فلسفی، پیرو فلسفه تحلیلی هستند و نگاه مستقل ندارند؛ هرچند ممکن است بخشی را از فلسفه اسلامی اخذ کنند، اما پارادایم غالب ایشان، مکاتب غربی به‌ویژه فلسفه تحلیلی است. در علم‌شناسی هم از آرای فیلسوفان غربی به‌ویژه پوپر و رایشن باخ تأثیر پذیرفته‌اند. در حوزه دین هم که مشخصاً با انجمن حجّتیّه شروع شده و به تدریج به گرایش‌های عرفانی و اندیشه‌های صوفیانه، البته نه عرفان اصیل اهل بیته بلکه ملقمه‌ای از رویکردها به‌ویژه شذوذاتی که جنبه انحرافی داشته‌اند، مایل می‌شوند؛ مثلاً از جهاتی به رویکرد شمس تبریزی و عرفان مولوی گرایش پیدا می‌کنند و به تدریج به دنبال شذوذات عرفانی رفته‌اند و در پی تفسیر ظواهر آنها برآمده‌اند؛ لذا ریشه انحرافات ایشان را باید در جاهای مختلف دید. تفکر دینی دکتر سروش در همان حال و هوای صوفیه سده‌های میانی شکل گرفته است؛ مثلاً اینکه نبوت را جنبه‌ای عمومی می‌داند و می‌گوید هرکسی می‌تواند نبی باشد و کتاب بیاورد. وحی را تجربه شخصی و یافته‌های درونی می‌داند. ایشان در فلسفه دین متأثر از امثال جان هیک است و این تأثیرپذیری، منشأ دیدگاه‌های نظیر کثرت‌گرایی دینی است. در معرفت دینی



که مربوط به فهم دین و معرفت‌شناسی دینی است علاوه بر انحرافات صوفیانه و تفکرات سطحی که ایشان در مباحث عرفانی داشتند از پارادایم‌ها و مکاتب غربی نظیر هرمنوتیک، فلسفه علم، امثال آن ملقمه‌ای ساختند و سراغ فهم و تفسیر دین و قرآن رفتند و درنهایت به تفسیر و تئوری التقاطی رسیدند که نتیجه آن تناقضات و مغالطات فراوانی می‌شود که در همه حوزه‌های معرفتی قابل مشاهده است. از جمله بحث‌هایی که باید ردیابی کنیم و موضوع بحث ماست همین مسئله علم دینی است. اگر کسی بخواهد علم دینی یا مباحث نظری و علمی دیگر آقای سروش را داوری کند آن عقبه فکری و سیر تطورات ایشان را از دبیرستان تاکنون باید ببیند تا منشأ مخالفت‌ها و موافقت‌های او را پیدا کند.

❖ به گفته شما با دکتر سروش واحدی مواجه نیستیم بلکه ایشان از انجمن حجّتیّه تا دکتر سروش فعلی مدام در حال تغییر و تأثیرپذیری بوده‌اند.

احسنت؛ شما نمی‌توانید مرز معرفتی ثابتی برایش پیدا کنید. سیر ایشان پیداست و آنچه در مباحث نظری و تفکری دکتر سروش ثابت است عدم ثبات، تحول و تأثیرپذیری از این و آن است. جالب اینجاست که وقتی می‌خواهد مسئله‌ای را مطرح و اثبات کند به شکل زیرکانه‌ای ابتدا به خود استناد می‌دهد و با مغالطات خود آن را تلطیف می‌کند و اگر کسی خام باشد و عقبه ایشان را نبیند. پشتوانه نظری، فلسفی و علم‌شناسی را نداشته باشد و مکاتب گوناگون را نشناسد؛ از او تأثیر پذیرفته و او را به‌عنوان نواندیش و متفکر واقعی می‌پذیرد.

❖ دو سؤال مطرح می‌کنم؛ یکی اینکه تلقی ایشان از علم دینی چیست و دیگر آنکه آیا در این زمینه هم تطوّر فکری داشته‌اند؟

در مقدمه عرض شد که ایشان ذیل پارادایم‌های متفاوت و متضاد کار می‌کنند. از پوزیتویسم منطقی و ابطال‌گرایی پوپر گرفته تا تفکر هرمنوتیکی. بین تفکر هرمنوتیکی و پوزیتویسم، فاصله زیادی است و به‌لحاظ پارادایمی با هم متناقض هستند. نگاه پوپری و از آن طرف کثرت‌گرایی جان هیک با مبنای علم‌شناختی دیگران متفاوت است یکی مدعی نسبیت است و پارادایم دیگر، به قطعیت گرایش دارد. اینها شیوه‌های متناقض دکتر سروش است که از هر کدام، مطلبی را اخذ می‌کند.

در علم دینی هم همین‌طور است. وقتی با همین مبنا وارد مسئله علم دینی می‌شویم ایشان علم دینی و معیار دینی بودن علم را چند چیز می‌دانند: یکی اینکه علم دینی باید از یک متن و نصّ دینی استخراج شده باشد و هر علمی که از این کانال استخراج شده باشد دینی است. ما هم با این گزاره مخالفتی نداریم البته نکته دقیق اینجاست که این گزاره نمی‌تواند ملاک اول و آخر باشد. می‌توانیم علمی حتی نظیر عرفان و فقه داشته باشیم که از متون و نصوص دینی استخراج شده باشد اما رنگ و لعاب سکولاریستی به خود بگیرد که به آن علم سکولار و فقه سکولار می‌گوییم. فقه سکولار از آیات و روایات استنباط می‌شود آن هم با روشی اجتهادی اما ممکن است سکولار باشد؛ یعنی احکام را حداقلی و فردی می‌بیند. این مسئله به طریق اولی، درباره علوم دینی (علوم انسانی و طبیعی) صادق است. ایشان باتوجه به نگاه حداقلی به دین و نگرش علمی خاص (تجربه‌گرایی)، می‌گوید: علم که روشش تجربی است دین هم متخذ از روش اجتهادی در کتاب و سنت است پس اینها با هم جمع نمی‌شوند. روان‌شناسی و جامعه‌شناسی باید کار تجربی، آزمایشگاهی، مطالعات میدانی و پیمایشی انجام دهند، اما در قرآن و روایات، سخنی از علم نیست و نظامات



معرفتی و معرفت علمی در آنها نمی‌یابیم، فقط همان احکام فردی و اخروی و بایدها و نبایدهاست.

مبنای دیگر دکتر سروش این است که هر علمی که توسط عالمان دینی آشنا به فقه و اصول و روش اجتهادی از آیات و روایات اصطیاد شود می‌توان آن را دینی نامید؛ البته با انتساب به عالمان دینی، صورت می‌گیرد که تقریباً همان عبارت اول است ولی به‌خاطر انتساب به عالمان دینی، تعبیر دیگری است.

ایشان مبنای دیگری هم در علم‌شناسی دارد که بعد از آن نتیجه‌ای می‌گیرد و می‌گوید: تولید علم دینی یعنی جایگزین کردن علوم نقلی به‌جای علوم تجربی. ما باید جامعه‌شناسی و روان‌شناسی را حذف کنیم و هیچ کار تجربی انجام ندهیم، به‌جای آن در آیات و روایات تحقیق کنیم. از آن طرف هم علم دینی را گزاره‌های علمی از متون دینی پنداشته و ضمناً تصریح می‌کند که این هم امکان ندارد چون ماهیت متون دینی، علمی نیست. جای دیگری هم علم دینی را علوم ماهیتاً دینی فرض کرده‌اند: علوم مثل فقه و تفسیر. بقیه علوم می‌توانند ماهیت دینی داشته باشند و سایر علوم چنین قابلیت ندارند. البته با تسامح می‌توان گفت به علمی که در دامن مسلمانان رشد کرده علوم مسلمانان می‌گوییم؛ نظیر فلسفه مسلمانان و فیزیک مسلمانان، اینها هم درحقیقت علم دینی نیستند بلکه فقط منتسب به مسلمانان‌اند؛ پس باتوجه به مطالبی که از ایشان نقل شد، علت مخالفت دکتر سروش با علم دینی، ریشه در نگاهش به علم دارد که تجربه محور است و نگاهش به دین دارد که نقل محور و حداقلی است و نگاهش به روش دارد که انحصار روش‌شناختی را برگزیده است. علم، تجربی است روش هم تجربی است و دین هم حداقلی است و گزاره‌های علمی در آن وجود ندارد،

اگر هم باشد ترداً للباب مطرح شده‌اند. جای مباحث علمی در کتاب‌های علمی است نه در آیات و روایات؛ پس علم دینی نخواهیم داشت. این کلّ تلقی ایشان بود که ذکر شد.

❖ لازمه بیان اولشان این بود که علوم به‌دست آمده از متون دینی، علمی باشند، با این رویکرد آیا علم دینی حداقلی را می‌پذیرند؟

مشکل ایشان اینجاست که از یک طرف، چون معتقد است علم، تجربی است یعنی باید ماهیت و وصف تجربی‌بودن را داشته باشد و از طرف دیگر، معرفت دینی یعنی، معرفت نقلی، لذا علمی که نقلی باشد دیگر تجربی نیست؛ فقه، اخلاق، عرفان و تفسیر، علم دینی نیستند، معارف دینی‌اند. اگر قرار باشد علم؛ معادل و معنای «ساینس» (Science) باشد لازم است ماهیت آن تجربی باشد و عینیت داشته باشد، ارزشی نباشد، توصیفی باشد، توصیف هم ماوراء طبیعت نباشد، ناظر به طبیعت باشد. اینها ویژگی‌ها و قیودی است که وقتی با هم جمع می‌شوند سر از انکار علم دینی در می‌آورد؛ یعنی امکان ندارد علم دینی تحقق یابد؛ مگر با تسامح که بعداً آن را هم انکار کرده است. این ناشی از همان تطور فکری ایشان است؛ مثلاً یک جا گفته است: ما می‌توانیم در مقام گردآوری و جمع‌آوری اطلاعات از آیات و روایات هم استفاده کنیم، ولی این روشی علمی نیست، علمیت علم در مقام داوری است و در داوری هم دین (آیات و روایات) هیچ نقشی ندارد، ما اگر در مقام فرضیه، جمع‌آوری اطلاعات و در مسئله‌شناسی و پرسش‌ها از منابع و متون دینی الهام بگیریم با تسامح می‌توان آن علم را دینی نامید، ولی علم دینی علمی است که در مقام داوری و

تجزیه و تحلیل، دینی باشد، حال آنکه مقام داوری، با روشی تجربی صورت می‌پذیرد و دین در آن مرحله، هیچ حضوری ندارد.

۴۰۱

❖ مبانی علمی دکتر سروش در حوزه علم‌شناختی چیست؟ سؤال دیگر آنکه آیا علم به معنای (Knowledge) را در علوم دینی می‌پذیرند؟

بله؛ این کلمه، معرفت دینی را دربرمی‌گیرد که توضیح می‌دهم و لایه‌لای آن به تناقضات و اشتباهاتی که ممکن است وجود داشته باشد می‌پردازم. اما راجع به علم‌شناسی، ایشان مبنای فیلسوفان و دانشمندان غربی را دنبال می‌کنند. علم‌شناسی ایشان ریشه در فلسفه تحلیلی، پوزیتیویسم به‌ویژه اندیشه پوپر و افکار *رایشن‌باخ* دارد. براین‌اساس ایشان معیار تجربه و روش تجربی را محور قرار داده‌اند که ریشه در همان پارادایم پوزیتیویستی یا علم‌شناسی پوپری دارد. در ابطال‌گرایی، پوپری، و در بحث تفکیک مقام گردآوری و داوری علم، پیرو *رایشن‌باخ* است. از هرجایی یک چیزی که خوشش آمده اخذ کرده، درحالی‌که به‌لحاظ پارادایمی در سطح مبانی و اندیشه‌ها و چهارچوب نظری، این پارادایم‌ها با هم متضاد هستند. ایشان با اینکه تفکر پوزیتیویستی دارد از *های‌نگر* و *گادامر* هم پیروی می‌کند. کسی که تجربه‌گرای پوزیتیویستی است باید روش تفسیری را دور بیندازد چون با هم کنار نمی‌آیند درحالی‌که این دو متضاد را با هم جمع می‌کند. از مصادیق گزاره منطقی «اجتماع نقیضین محال است» همین جمع پارادایم‌هاست. نمی‌توان مادی‌گرایی و غیرمادی‌گرایی را جمع کرد یا پارادایم اثباتی و تفسیری را در یک اندیشه گنجانند. کسی که این پارادایم‌ها را با هم جمع می‌کند یعنی مجمع مغالطات و تناقضات است و در



دین‌شناسی، علم‌شناسی و حوزه‌های دیگر هم خودش را نشان می‌دهد. افراد باید عقبه فکری حرف‌های دکتر *سروش* را ردیابی کنند. اگر کسی نداند و به ظاهر قضاوت کند می‌بیند خیلی حرف‌های جدید و زیبا می‌زند؛ از هرکسی و هر حوزه‌ای حرف جدیدی ذکر شده است؛ غافل از اینکه به‌لحاظ علمی و پارادایمی، متناقض‌اند.

یکی از مبانی علم‌شناسی جناب *سروش*، که عرض کردم تحت تأثیر *پوپر* و *رائشن باخ* است، تجربه‌گرایی و به تبع آن تفکیک مقام گردآوری از داوری است. کسی که تجربه‌گرا باشد در مراحل تحقیق ابتدا به سراغ جمع‌آوری اطلاعات می‌رود سپس به داوری می‌پردازد، این دو مقام می‌تواند از هم جدا باشد یا نه سخن دیگری است که به‌اعتقاد ما، این دو مرحله و مقام، درهم تنیده است.

*سروش* می‌گوید: علم یک مقام گردآوری دارد که از هرجایی می‌توان اطلاعات را بدست آورد؛ خواب، تفکر، الهام، شنیدن از دیگری، حدس‌زدن و... که مقدمات علم هستند و به معنای واقعی کلمه، علم نیستند، اما آنچه که علمیت علم، ماهیت و جوهره را تشکیل می‌دهد مقام داوری است که داده‌های خام با معیارهای تجربی خاص، آزمایش می‌شوند تا صحت و سقم آنها معلوم شود؛ پس اگر علمی بخواهد دینی شود باید در مقام داوری باشد. آقای *سروش* در ابتدا می‌گفت: علمی که در مقام جمع‌آوری دینی باشد با تسامح، علم دینی خواهد بود، اما بعداً آن را هم رد کرد و گفت: تأثیر دین در این مرحله، اخلاقی نیست؛ چون دین در مقام داوری که ارزیابی و سنجش است حضور ندارد. گاهی مشاهده به معنای این است که شما از کسانی مصاحبه می‌گیرید و



حرکاتشان را می‌سنجید و چندین نمونه را گردآوری می‌کنید که همان مقام جمع‌آوری است مثلاً در علوم تجربی موارد جمع‌آوری شده را در آزمایشگاه بررسی می‌کنید و در علوم انسانی هم حاصل گردآوری‌ها را روی میز می‌گذارید و در مقام داوری، متفکرانه بررسی می‌کنید. در اینجا که ناظر به جوهره علم است باید همه پیش فرض‌ها را حذف کنید. مثال ساده دیگر اینکه وقتی می‌خواهید پژوهش علمی بنویسید از منابع گوناگون دینی و پزشکی و... به جمع‌آوری می‌پردازید، اما در مقام تدوین و تحلیل داده‌ها و داوری نهایی و آوردن برهان و ادبیات علمی، باید پیش فرض‌ها را حذف کنید. کسی که تجربه‌گرا باشد آیات و روایات را حذف می‌کند؛ لذا دین نمی‌تواند در آن مقام حاضر باشد.

کار دیگری که آقای سروش می‌کند این است که به تبع تفکیک مقام داوری و جمع‌آوری، مقام ثبوت و اثبات علم را از هم تفکیک می‌کند. یعنی دینی شدن علم را در مقام ثبوت علم (واقعیت خارجی و عینیت) بی‌معنا می‌داند. ما علم را کشف حقیقت می‌دانیم، حقایق را موضوع علم می‌دانیم سروش حقایق خارجی و عینی را یکی از مراحل علم می‌داند. ایشان می‌گوید مقام ثبوت علم آن عینیت واقعی است. در مقام ثبوت علم و عینیت علم، نه موضوع، نه روش و نه غایت، هیچ‌کدام ارتباطی با دین ندارند و دین در آنها بی‌تأثیر است. به عبارت دیگر، مقام ثبوت علم شامل موضوع، روش و غایت است که مقام عینیت علم است. موضوع، ثابت است و در اختیار ما نیست؛ مثلاً موضوع انسان، ثابت است و نمی‌توان آن را شرقی و غربی دانست. موضوع، پدیده‌ای است که می‌خواهد داوری شود. ایشان درباره روش هم همین را می‌گوید. می‌گوید وقتی موضوع، عینی است یک روش هم بیشتر ندارد و در اختیار ما نیست. روش درست،

واحد است. آن چیزی که شما را به هدف می‌رساند یک روش بیشتر نیست که دینی و غیردینی ندارد. غایت هم وقتی به دست می‌آید که با روشی واحد، موضوع را محقق کنیم. اگر وحدت موضوعی داشته باشیم غایت خیلی مهم نیست. اگر تکثر موضوعات داشته باشیم پای وحدت غایت به میان می‌آید که امر واحدی برای جمع کردن مسائل در کنار هم است؛ مثل برخی علوم اعتباری نظیر اصول فقه. پس غایت هم چندان کارساز نیست. یک غایت بیشتر نیست و آن هم «کشف واقع» است که اسلامی و غیراسلامی ندارد؛ مثلاً آقای سروش دوچرخه سواری را مثال می‌زند. شما دوچرخه را سوار می‌شوید که به مقصد و غایت برسید، خود دوچرخه موضوع است که اسلامی و غیراسلامی ندارد. روش هم مهارت و ابزار رسیدن است که اختیاری در انتخاب آن وجود ندارد. این مقام ثبوت علم است. مقام اثبات هم همان داور است که دین در آن نقشی ندارد.

### مغالطات و تناقضات علم‌شناختی دکتر سروش

از تناقضات دکتر سروش در این مسئله، مغالطه مقام ثبوت و مقام اثبات علم است. باید دانست که اصلاً طرح مقام ثبوت (این معنا) درباره علم، غلط است. علم، همان اثبات است. ثبوت، همان عینیت است که از مقوله علم نیست؛ لذا نمی‌توان به دوچرخه، علم گفت. موضوع خارجی، علم نیست، موضوع‌شناسی، علم است. اینجایی که می‌گویند دین در موضوع، هیچ نقشی ندارد، مغالطه شکل گرفته است. باید بگویند دین در موضوع‌شناسی نقشی ندارد که در اینجا هم به خطا رفته است. دین در موضوع‌شناسی، روش‌شناسی و هدف‌شناسی نقش



جدی دارد. اولین مغالطه خلط مقام ثبوت و اثبات علم این است که اولاً خود علم، مقام اثبات است و ثبوت، از سنخ علم نیست. بله؛ یک معنا از مقام ثبوت و اثبات علم معنا دارد که منظور *سروش* آن نیست. ما یک علم، مقام ثبوت و اثبات داریم. علم در مقام ثبوت یعنی علمی که الان موجود است و در مقام تحقق قرار دارد و علم مقام اثبات یعنی علم در مقام تعریف و باید و علم مطلوب، که مراد *سروش* اینها نیست. بلکه منظور ایشان این است که مثلاً ما درباره شناخت دوچرخه و روش دوچرخه سواری و به مقصد رسیدن به وسیله آن، موضوع دوچرخه، دینی و غیردینی ندارد روش آن هم دینی و غیردینی ندارد غایت و هدفش هم یکی بیشتر نیست. همه اینها نشان می‌دهد منظور ایشان از مقام ثبوت علم، مقام ثبوت اعیان است نه علوم. و این مغالطه است که با آن به موضوع پرداخته است. موضوعی که در علم مطرح است موضوع عینی است یا موضوع‌شناسی است؟ یعنی آنچه در علم تأثیر دارد تلقی ما از موضوع است (معلوم بالذات) نه موضوع خارجی (معلوم بالعرض)؛ لذا دین در تلقی ما از انسان و درباره انسان، تأثیر دارد و تحت تأثیر دین به انسان‌شناسی دینی می‌رسیم و از اینجا به علوم انسانی دینی خواهیم رسید پس دین در موضوع‌شناسی نقش دارد نه در موضوع.

قسمت اول بحث فرمودید که مغالطه ایشان، مغالطه میان ثبوت و اثبات است. در مقام ثبوت، علم دینی معنا ندارد. اما در مقام اثبات معنا دارد؟

### مغالطه تفکیک مقام ثبوت و اثبات علم

اصلاً به‌کاربردن عبارت ثبوت و اثبات درباره علم درست نیست. علم

خودش مقوله اثبات است و مقوله ثبوت، آن عینیاتی است که ما می‌خواهیم راجع به آنها علمی کسب کنیم؛ البته موضوع عینیات خارجی نه موضوع‌شناسی علم. به عبارت دیگر ما یک معلوم بالذات داریم و یک معلوم بالعرض. آنچه که اولاً و بالذات، موضوع علم است معلوم بالعرض است نه معلوم بالذات. حالا اگر معلوم بالعرض ما منطبق بر معلوم بالذات باشد آن وقت صدق و کذب مطرح می‌شود و علم شکل می‌گیرد و آن را صادق می‌دانیم. اما در علم‌شناسی، موضوع علم را اولاً و بالذات آن معلوم بالذات که در ذهن داریم موضوع علم می‌دانیم و گام بعدی، موضوع خارجی را لحاظ می‌کنیم. پس یک خلط ایشان، خلط معلوم بالعرض و معلوم بالذات است. خلط دیگر ایشان اینکه علم را دارای مقام ثبوت می‌داند حال آنکه علم، مقام ثبوت ندارد؛ چون خود علم، مقام اثبات است. خلط دیگر ایشان، خلط موضوع و موضوع‌شناسی است؛ ببینید، می‌زی که جلوی شماست موضوع عینی است. علم، تلقی شما نسبت به موضوع است که با تلقی من تفاوت دارد ولی این می‌زی، ثابت است و ویژگی‌های ثابتی دارد. تلقی من می‌گوید این می‌زی، فلزی است. شما می‌گویید چوبی است. ما بر اساس نوع تلقی خود از موضوع، وارد علم می‌شویم. این مسئله درباره انسان به‌عنوان موضوع علوم انسانی نیز صادق است. ما موضوعی به نام انسان داریم که درباره او یک تلقی داریم و بر اساس آن تلقی، علم را شکل می‌دهیم. اگر تلقی ما از این انسان، یعنی موضوع‌شناسی ما درست نباشد علم شکل نمی‌گیرد. کار دین این است که اولاً در تلقی‌های ما و شناخت ما نسبت به یک موضوع تأثیر می‌گذارد ثانیاً در خود علم هم اثر می‌گذارد؛ مثلاً با تأثیر دین در موضوع‌شناسی، شما می‌فهمی انسان دارای وجوه مادی و غیرمادی است، در اینجا منابع شناختی



شما تغییر می‌کند و یکی از آن منابع، کتاب و سنت و دین می‌شود چون می‌خواهید به انسان بپردازید و همین‌طور روش و غایت شما هم تحت تأثیر قرار می‌گیرد؛ چراکه اگر موضوعی مانند انسان، ابعاد مادی و معنوی داشته باشد در غایت خود هم صرفاً مادی نیست. به عبارت دیگر تلقی ما از موضوع و روش باعث دینی‌شدن علم می‌شود. روش و غایت هم تابع موضوع هستند. این هم از مغالطه موضوع و موضوع‌شناسی.

مغالطه دیگری که اشاره شد این است که به‌رغم اینکه روش، تابع موضوع‌شناسی است، ایشان روش را واحد می‌دانند. شما اگر انسان را مادی بدانید روش و قاعده آن هم عوض می‌شود.

خطای دیگر ایشان در هدف است که می‌گویند یک هدف واحد وجود دارد و آن کشف واقع است. درحالی‌که اگر دین را در موضوع و روش دخیل کنیم معلوم می‌شود در غایتش هم تأثیر دارد هم در اهداف میانی و هم در هدف نهایی. شاید غایت نهایی یک چیز واحد باشد، اما اهداف متوسط فراوانی داریم که اگر دین بیاید اهداف را برای ما طوری ترسیم می‌کند و اگر دین نباشد اهداف، طور دیگری ترسیم می‌شوند. فرض می‌گیریم که ماتریالیست و مسلمان، غایت انسان را تکامل بدانند، در اینجا دین، اهداف متوسط را برای ما طراحی می‌کند، اما مادی‌گرا یک هدف ساده و بسیط را پی می‌گیرد. در ماتریالیسم با فرض اینکه که هدف، کمال انسان باشد با هر وسیله‌ای می‌توانید به هدف برسید به هیچ‌کدام هم به‌طور مطلوب نمی‌رسید، ولی در دین، تلقی اصلاح می‌شود و اهداف میانی را بر اساس چهارچوب می‌بندید. من ماتریالیست از اهداف وجودی انسان، تصویری ندارم، غایت مسیر انسان هم برایم گنگ است، ولی من

مسلمان با کمک دین، اینها را تکمیل می‌کنم. با تأثیر دین در هدف، قطعاً، روش هم از آن تأثیر می‌پذیرد؛ چراکه روش‌ها تابع موضوع و منابع‌اند و دین، منابع را معلوم کرده است. روش دینی به معنای مراجعه به کتاب و سنت نیست. روش دینی یعنی هر موضوعی به حسب خود، روشی متناسب دارد و عقل و دین اینها را پذیرفته است؛ پس مغالطه دیگر ایشان موضوع واحد یا متکثر است که اشاره شد.

تا اینجا علم‌شناسی دکتر سروش را بررسی کردیم، اما برآیند علم‌شناسی ایشان به انحصارگرایی یا روش‌شناختی رسیده است که چندین جا هم ذکر کرده که درباره علوم انسانی تنها به روش تجربی باید پیش رفت. این انحصار روش‌شناختی است.

مغالطه دیگر جناب سروش در روش‌شناسی علم، افزون بر تفکیک مقام جمع‌آوری و داوری، این است که روش را منحصر در روش تحقیق خلاصه می‌کند درحالی‌که مراد ما از روش، فقط فرآیند تحقیق و خرده روش‌ها نیست، بلکه دستگاه و نظام روش گانی هم هست. آن روش است که خرده روش‌ها را تعیین می‌کند و سطح پارادایم روش است. تفکیک مقام داوری و جمع‌آوری در فرایند تحقیق است درحالی‌که نظریه روش و کلان روش می‌تواند دینی باشد. یکی از نقاطی که می‌توان تناقضات آقای سروش را نشان داد در نظریه قبض و بسط ایشان است که مبتنی بر تأثیر عوامل و زمینه‌های بیرونی بر فهم و تجارب انسانی و در بین مقام داوری و گردآوری است.

❖ یعنی دین را یک لوح سفید می‌دانند که یافته‌های شما بر آن مؤثر هستند؟



به اعتقاد ایشان، فرهنگ، زمان، یافته‌ها، آداب و رسوم، همه چیز در دین و معرفت دینی تأثیر می‌گذارد. شما اگر این پیش فرض را بپذیرید و بنشانید در کنار حرف‌های دیگر ایشان، مثل آنجا که می‌گویید: دین نباید در مقام داوری حضور داشته باشد، در معرفت دینی هم وقتی می‌خواهد بگوید معرفت دینی بشری است، نسبی است و تطور دارد، می‌گوید چون فضا و زمان در آن تأثیر می‌گذارد پس معرفت دینی ما، نسبی، متطور و متغیر است. می‌پرسیم این حرف‌ها را چرا درباره علم دینی نمی‌زنید؟ مگر چه تفاوتی میان معرفت دینی و علم دینی وجود دارد؟ خلاصه اینکه مشکل سرورش این است که از نگاه و پایگاه مدرنیته وارد این مقوله شده و از مدرنیته تأثیر پذیرفته، علم‌شناسی او این‌گونه شکل گرفته و لذا فاصله‌ای میان علم و دین می‌گذارد و علم دینی را منکر می‌شود.

❖ یکی از مبانی دکتر سرورش مبنای دین‌شناختی اوست. باتوجه به این مسئله آیا ایشان وحی و فطرت را به‌عنوان منبع دین‌شناختی اساساً قبول ندارند یا تأثیرگذار نمی‌دانند؟

یکی از مبانی دین‌شناختی ایشان، رویکرد حداقلی به دین است. رویکرد دیگر، نگاه سکولاری به دین است؛ یعنی دین برای آخرت است و از دنیا جداست. هدف دین هم، هدایت انسان‌ها فقط برای آخرت است؛ یعنی هدایت حداقلی را قبول دارند.

مشکل دیگر ایشان، مغالطه همسان دانستن دین و منابع دینی است؛ یعنی دین را مساوی با منابع دین می‌داند آن هم فقط کتاب و سنت. هرچند بعداً خودش هم در کتاب و سنت

خدشه می‌کند؛ وحی را و حیاتیّت الفاظ قرآن را زیر سؤال می‌برد، در سنت هم به شکل دیگری خدشه می‌کند.

مغالطه دیگر دکتر سروش مغالطه دین با وصف «دینی» است؛ حال آنکه منظور ما از علم دینی، علم دین نیست. ایشان وقتی می‌خواهد علم دینی را رد کند می‌گوید: علم، چیزی است و دین، چیز دیگری؛ پس علم نمی‌تواند دین باشد. انکار جامعیت و کمال دین هم از مبانی دین‌شناختی اوست.

❖ راجع به دو مقایسه «دین و وصف دینی» و «دین و منابع دین» توضیح بفرمایید.

جناب سروش دین را مساوی با منابع دین می‌داند و وقتی می‌پرسیم دین چیست؟ می‌گوید: کتاب و سنت است. ما می‌گوییم دین، آن چیزی است که در لوح محفوظ برای هدایت بشر قرار داده شده است؛ یعنی جایگاه و خاستگاه دین، علم و اراده و حکمت الهی است. خداوند از مسیر پیامبران درونی و بیرونی آن را به بشر می‌فرستد که یکی از این وسائط، کتاب و سنت است؛ پس دین، مساوی با کتاب و سنت نیست؛ هرچند کتاب و سنت از منابع بسیار معتبر دینی است. ایشان چون دین را حداقلی می‌داند منابعش را هم محدود می‌کند. مشکل دیگر آقای سروش یکی دانستن دین و «دینی» است. ما وقتی می‌گوییم علم دینی یا اصلاً شما بگویید دوچرخه دینی، آن‌چنان‌که برای تمسخر به کار می‌برند، باید دانست که وصف «دینی» یک نسبت است که برای هر چیزی به تناسب به کار رود؛ مثلاً «انسان دینی» به معنای «انسانی که دین است» نیست، بلکه انسانی است که ارتباطی با دین دارد. «ساختمان دینی» یعنی ساختمانی که



در معماری یا کاربری خود نسبتی با دین دارد. خیلی از کسانی که معرفت دینی یا علم دینی را زیرسؤال می‌برند تلقی‌شان این است که وقتی قید «دینی» را به‌کار می‌بریم یعنی همه دین! حتی ایراداتی که به حکومت دینی می‌گیرند هم ذیل همین تلقی است. شبهه می‌اندازند که چطور می‌شود حکومتی با این همه مشکلات و ایرادات، دینی باشد؟! بالأخره چیزی که از ناحیه انسان غیرمعصوم منتسب به دین شود می‌تواند اشکالاتی هم داشته باشد، اما به‌دلیل این چند اشکال نمی‌توانیم آن را غیردینی بنامیم. از پیامبران تا آن مرجع تقلید و مؤمن عادی، همه، دینی هستند، اما دارای مراتب و درجات‌اند؛ لذا دینی بودن ناظر به نسبت و مناسبات آن با دین می‌باشد نه مساوی و برابر بودن آن با دین. اشتباه دیگر **سروش** این است که دین و وحی و معرفت دینی را همان‌طور که حداقلی می‌بیند همان نگاه حداقلی را هم تابع فرهنگ زمانه می‌داند که متغیر است در صورتی که درباره علم بشری که دائماً خطاهایش آشکار می‌شود می‌گوید: یک موضوع و یک روش بیشتر ندارد و مسئله آن، قطعیت است. حداقل می‌توانست این مبنای تغییرپذیری و تابع فرهنگ زمانه بودن را به علم هم تسری دهد.

#### ❖ اینکه تابع فرهنگ زمانه است یعنی جاودان نیست؟

بله؛ یعنی به‌درد همان زمان می‌خورد. وقتی آقای **سروش** وحی را تابع تجارب انسانی می‌داند آیا علم، تابع تجارب نیست؟ اگر هست که هست چرا علم را قطعی و ثابت می‌دانید و دین و معرفت دینی را متغیر و تاریخ مصرف دارد؟! باز از مغالطات دین‌شناسی ایشان این است که نگاهی بیرونی به دین دارد.

در قلمرو دین، جامعیت دین و داوری درباره دین به دین مراجعه نمی‌کند اگر هم مراجعه کند تفسیر به رأی می‌کند و هر چیزی که درباره دین می‌خواهد بگوید از ظنّ خود و با تفسیر به رأی خودش، با مبانی فلسفه غرب و فلسفه تحلیلی و هرمنوتیکی و شدوژات عرفانی به تفسیر آن می‌پردازد، چیزی که وحی و قرآن را زیرسؤال می‌برد؛ مثلاً با بهره‌گیری از برخی شدوژات عرفانی یا با ظواهر کلام برخی شعرا و عرفا، وحی را زیرسؤال برده است. هر جا به آیات و روایات مراجعه می‌کند تفسیر به رأی می‌کند تا بگوید معرفت دینی، نسبی است یا علم دینی نداریم.

❖ آقای دکتر، آیا آقای دکتر سروش به لوازمی که می‌گوید ملتزم هست یا نه؟

به صورت سربسته عرض می‌کنم که ایشان هر مبنایی که انتخاب می‌کند آنجایی را که به ضرر خودش هست تغییر می‌دهد یا ملتزم به آن نیست. مانند مثالی که دین و وحی را تابع فرهنگ زمانه می‌داند که علی القاعده باید علم را هم متغیر بداند ولی این حرف را نمی‌زند. اصلاً همین قواعدی که درباره علم بیان می‌کند تحت تأثیر فرهنگ زمانه و فلسفه و جهان غرب گفته است؛ لذا حتی نسبت به حرف‌هایش درباره داوری درباره دین هم باید ملتزم به سخن خود باشد که از فرهنگ عرفانی مقبول خود تأثیر گرفته است. درباره علوم سکولار هم همین است. چطور درباره دینی‌بودن علوم، آن را غیرممکن و غیراخلاقی می‌داند اما فرهنگ سکولاریستی را اخذ می‌کند و تابع آن فرهنگ است؟

❖ درباره روش‌های دکتر سروش برای به کرسی نشاندن مطالب خودشان هم توضیح دهید.

ببینید ما یک زبان علمی داریم که گاهی گفتاری و گاهی نوشتاری است که قاعدتاً استدلالی دارد که مخاطبان علمی و فرهیخته بتوانند آن را ارزیابی کنند، آقای سروش در این باب دارای ایرادات جدی است. از کتاب **قبض و بسط تنوریک شریعت** تا الان غالباً حرف‌ها و گفته‌های شفاهی و درس‌گفتارهای ایشان است. فرق این روش با پژوهش آن است که در پژوهش، باید لایه‌لای کتاب‌ها گشت و آنها را بررسی و نقد کرد تا به نتیجه رسید. آثار زبانی و قلمی دکتر سروش غالباً فاقد روش پژوهشی است. از آنجاکه روش ایشان جدال غیر احسن و مغالطی است این روش را به دو صورت پیش می‌برد؛ یکی اینکه آثارش ساختارش و قالب گفتاری است آن هم غیر علمی و پژوهشی، دوم اینکه با زبان مخاطبان خاص خود صحبت می‌کند. اگر ایرادی، به فرض وجود، در معرفت دینی ما ببیند طوری مطرح می‌کند که کل جهان اسلام را زیرسؤال ببرد. این روش، مجادلی غیر احسن و مغالطی از نوع تعمیم جزء به کل است.

از زمانی که در شورای انقلاب فرهنگی بودند و می‌خواستند خواسته خود را درباره تغییر دانشگاه‌ها و اسلامی سازی مطرح کنند با روش بسیار زیرکانه‌ای گفته بودند در هر رشته‌ای باید یک فلسفه علم قرار دهیم. زیرکی اینجاست که فلسفه علم مدنظر ایشان، همان فلسفه علم غربی بود؛ چون فلسفه علم اسلامی نداشتیم اگر خواسته دکتر سروش محقق می‌شد نه تنها غالب علوم ما، چنان‌که سکولارند، بلکه همه علوم ما مثل فقه و اصول هم سکولار می‌شد. شاید خیلی از افراد آن جلسه تصور دقیقی هم نداشتند که فلسفه علم غرب چه جوانب

تخریبی می‌تواند در نظام اندیشه‌ای به جا بگذارد. هرچند تا حدودی این آسیب وارد شده است.

❖ سؤال آخر اینکه چگونه می‌توان هم این اندیشه‌ها را دنبال کرد و هم در این دام‌ها نیفتاد؟ راهبرد مطلوب در تولید علم دینی چیست؟

ما این پیش فرض را قبول داریم که دانشجویان و اساتید کشور ما مسلمان هستند و نگاه اسلامی دارند هرچند ممکن است با ضعف و سستی‌هایی به همراه باشد. مباحث شرعی و دینی علمای ما هم سر جای خودش محفوظ است، اما در مسائل نظری و اندیشه‌ای باید به میراث موجود در جهان اسلام هم نگاه کرد. از حکمت مشاء گرفته تا فلسفه ملاصدرا. شاید دانشجویان و اساتید کمتر به این منابع دسترسی داشته باشند و کار، قدری مشکل باشد اما شاگردان این بزرگان که مروج تفکر قرآنی و اهل بیت هستند را باید قدر دانست؛ متفکرانی نظیر علامه طباطبایی، شهید مطهری، مرحوم علامه مصباح و آیت‌الله جوادی آملی. باید آثار این بزرگواران را مطالعه کرد و با آنها مرتبط بود؛ چراکه هم متصل به منابع اصیل و حیانی و هم منابع فلسفی پرسابقه جهان اسلام هستند و هم با متون علمای فن آشنایی دارند، از طرفی مجتهدند و روشی اجتهادی را دنبال می‌کنند.

به اعتقاد ما علم دینی هم ممکن است و هم محقق شده، اگر علم سکولار مثل روان‌شناسی غربی یا شرقی تولید شده پس علم اسلامی هم امکان دارد. اگر در جهان اسلام، اصول فقه اسلامی محقق شده روان‌شناسی اسلامی هم محقق خواهد شد. می‌فرماید: «ادلّ الدلیل علی امکان الشی وقوعه». ما علم خنثی که





نداریم حتی همان ریاضی هم، مبانی و فلسفه ریاضی را پشت سر خود دارد و بر اساس آن مبانی، تحلیل می‌کند. علوم اسلامی محقق شده و در ادامه هم باید محقق شود. اما چگونه؟ علم اسلامی در معیارهای کلی، علمی است که در راستای هدایت و کمال انسان باشد و دنیا و آخرت انسان را لحاظ کند. در شاخصه‌های جزئی‌تر علمی است که موضوع آن دینی باشد، در راستای موضوع‌شناسی دینی باشد، منابع آن دینی باشد که منابع دینی هم فقط کتاب و سنت نیست بلکه عقل و شهود و فطرت و طبیعت و روش تجربی قابل استفاده و تأیید شده هستند. روش ما هم روش متکثری است که منافات با دینی بودن ندارد. غایت نباید خلاف دین باشد. ابزار و روش نباید خلاف دین باشد. محتوا باید دینی باشد. دینی بودن محتوا غیر از دین بودن ظواهر آن است. دینی بودن لزوماً به معنای استفاده از آیات و روایات فراوان نیست. مهم آن است که روح حاکم بر محتوای آن، دینی باشد؛ مگر اصول فقه ما چند آیه و روایات دارد؟! چرا می‌گوییم اصول فقه ما بهترین اثری است که در جهان اسلام تولید شده و شاید چهارتا آیه هم ندارد اما همه آن مبتنی بر آیات و روایات است؛ پس می‌شود روان‌شناسی ما پر از آیات و روایات باشد و اسلامی؛ یا پر از آیات و روایات باشد ولی سکولار! مهم وجود آیات و روایات نیست، فقه هم می‌تواند همین‌طور باشد. روح حاکم بر علم که جامعیت و ابعاد اسلام، نگاه اسلام، تکامل و دنیای اسلام است و روش، غایت، موضوع، وجود عالمان دینی و مؤلفه‌های دیگری مثل زمان و مکان می‌تواند در دینی شدن مؤثر باشد. سخن آخر اینکه دینی شدن هم محقق شده و هم محقق خواهد شد و وظیفه ما هم تحقق آن است.